

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَاعْلَمْ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ اجَابَةِ وَ لِلْمَلْهُوفِينَ بِمَرَصَدِ اغَاثَةِ.

خدایا من می دانم کسانی که امید به تو دارند، مأیوس بر نمی گردند، و رجاء آنها جامه عمل می پوشد، و برای کسانی که، یأس آنها را گرفته و شکست بر وجود آنها عارض شده است تو بهترین پناه و اغاثه کننده هستی.

رجاء و امید نسبت به حوائج در شب های گذشته عرض شد صور مختلفی دارد. رجاء نسبت به امور دنیا. مقصود از امور دنیا صرفاً جمع اموال و تمتع از مظاهر عالم ظاهر نیست. بلکه مقصود، هر خواست و هر امیدی است که بر خلاف رضای پروردگار و بر خلاف سنت سنیه او بخواهد جامه عمل بیوشد، انسان از خدا بخواهد یک شخصی را از بین ببرد، انسان از خدا بخواهد گرفتاری و مرض را برای شخصی بیاورد. انسان از خدا بخواهد یک شخصی را موفق نکند، انسان از خدا بخواهد در بعضی از مراتب، افراد شکست بخورند.

اینها تمام دعاها و امیدهایی است که این امیدها جنبه شیطانی و نفسانی دارد. خب طبعاً پروردگار متعال که نسبت به افراد جنبه قوم و خویشی ندارد و عنایت او نسبت به مخلوقات عنایت علی است. و عنایت ربوی است و عنایت خالق به همه مخلوقات خودش هست. [به همین خاطر پروردگار متعال] طبعاً نمی تواند این امیدها را جامه عمل بپوشاند. و این دعاها [را] بخواهد ترتیب اثر

بدهد. چون پروردگار متعال حکیم است و این رجاء و امید، رجاء غیر حکیمانه است، و از حکیم، فعل و عمل غیر حکیمانه سر نمی زند این از یک طرف.

از طرف دیگر قطعاً این امید و این رجاء چون بر خلاف مصالح شخص دور می زند و منبعث از هوی و خصوصیات نفسانی انسان است، جنبه کدورت دارد و آن جنبه کدورت نمی تواند ممضای برای پروردگار باشد.

نفس عمل یک مطلبی است، خواست انسان نسبت به آن عمل مطلب دیگری است. اینکه انسان در یک قضیه شکست بخورد یا پیروز بشود، این یک مسئله ای است. خب بالأخره انسان در هر واقعه ای،

دو نفر که با هم یک مسابقه می دهند، بالأخره یکی از آن‌ها می برد دیگر، یکی از آن‌ها عقب می ماند. خب این یک مسئله‌ی بدیهی است، انسان نسبت به یک مطلب که اقدام می کند، بالأخره یا موفق می شود یا موفق نمی شود دیگر، خب این یک امر بدیهی است. انسان نسبت به یک شغلی اقدام می کند یا نسبت به آن شغل موفق است یا موفق نیست، این یک امر بدیهی است.

یعنی در نظام خلقت هر دو جنبه گنجانده شده، موفقیت نسبت به یک شغل یا عدم موفقیت. خیلی راحت است، این مسئله‌ای نیست که جای سؤال داشته باشد. انسان می خواهد بیاید یک چیزی را از بازار بخرد یا در بازار پیدا می کند یا پیدا نمی کند، این‌ها همه امور، امور بدیهی است و جای مطلب هم ندارد.

اما یک وقتی ما می خواهیم که این مطلب وجود نداشته باشد. ما می خواهیم که این شخص دست به این کار که می زند، موفق نشود. ما می خواهیم این شخص، این مسئله‌ای را که پیگیری می کند به نتیجه نرسد یعنی در نیت ما این نکته خوابیده است و در نیت ما این مسئله هست که این شخص این کار برایش انجام نشود این می خواهد اقدام برای یک ازدواج کند، می گوییم که ان شاء الله این ازدواج سرنگرد با او دشمنی داریم، با او خصومت داریم، می گوییم ان شاء الله که این موفق نشود، به او جواب رد بدهد، یا اینکه فرض کنید که برای این مورد دختر، ان شاء الله فرض کنید که شوهر مناسبی پیدا نشود، چون حالا مثلاً خانواده‌ها با هم فرض کنید که خیلی میانه‌شان خوب نیست، یا یکی می خواهد فرض بکنید که یک اشتغالی را در پیش بگیرد انسان با او مسئله دارد. ان شاء الله که سرش به سنگ می خورد و دستش به طلا بزند خاکستر بشود ان شاء الله، از این مسائل، یا می خواهد فرض بکنید که درس بخواند، ان شاء الله که در این درس موفق نشود و رد بشود.

این خواست و این نیت، نیت شیطانی است، این نیت، نیت نفرت انگیز است، این هوی و اراده، اراده نفرت انگیز است و وقیح است. اما نفس آن عمل بالأخره یا انجام خواهد شد یا انجام نخواهد شد، خود عمل اشکالی ندارد. آن نیت است که عمل را خراب می کند. عجیب این است که در همین آیات قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده، آیاتی است ظاهراً در سوره اسراء، باید باشد: **وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا** یا مثلاً فرض کنید که «والذین» راجع به مقیاس و راجع به کیل و راجع به

^۱ این دو آیه، از آیات ۶۸ و ۶۹ از سوره الفرقان

ارتباط و دروغ و اینها

در آیه است بعد، بعد از تمام این‌ها، خدا در آیه می‌فرماید که: **كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا** خیلی اینجا، جای توجه است. ببینید یک وقتی می‌گویند این عمل مورد کراهت است. زنا مورد کراهت است، قتل نفس محترمه مورد کراهت است، سرقت مورد کراهت است، دروغ مورد کراهت است، تهمت مورد کراهت است، یک وقتی ما این‌طور مطلب را مطرح می‌کنیم. یک وقتی می‌گوییم زشتی این عمل مورد کراهت پروردگار است. نه نفس عمل، و همه مطالب روی این نکته دور می‌زند.

قتل نفس چی است قضیه؟، آیا قتل نفس مورد کراهت است یا نه؟، کشتن، کشته شدن، کشته شدن يك مؤمن، آیا کشته شدن يك مؤمن به عنوان يك مؤمن آیا این بد است؟ خود نفس کشته شدن منظور من است. خود نفس قتل، ما از امام حسین در این دنیا بهتر کی داشتیم؟ کسی از امام حسین بهتر که نبود؟ امام بود دیگر، پسر پیغمبر و امام و این‌ها، آیا خود کشته شدن امام حسین بد بود؟ اگر بد بود چرا خدا پیش آورد؟ چرا خدا پیش آورد؟ یعنی خود کشته شدن، چرا باید امام حسین کشته بشود؟ این ظلم است، این ظلم طبیعی است، امام حسین می‌گوید من می‌خواهم زنده بمانم، می‌خواهم زنده بمانم، نیاز بخوانم، دعا کنم، نمی‌دانم مراتب، درجاتم زیاد بشود، به قول ما می‌گوییم دعا می‌کنیم هی درخت در بهشت بکاریم، يك قل هو الله بخوانیم يك درخت بکاریم نمی‌دانم بعضی از کارها هست که می‌گویند درخت کاری است بعضی کارها ساختمان‌سازی است، بعضی کارها فرض کنید که جنات تجری خلاصه بالأخره کارها زیاد است که انسان انجام بدهد و آنجا را آباد کند. بله العاقل یکفیه الأشارة کار زیاد است.

البته بعضی از کارها را نباید بکنیم [که] خراب کنیم‌ها، بمب بگذاریم، دینامیت بگذاریم، ساختمان بریزد یا اینکه فرض کنید التفات می‌کنید همه‌ی درخت‌ها را صاعقه بیاید بسوزاند، یک غیبت که می‌کنیم تمام درخت‌ها سوخته می‌شود، یک نیت نابجا نسبت به برادر مؤمن که می‌کنیم ساختمان فرو می‌ریزد، این‌ها همه هست‌ها، هم نقلاً و هم شهوداً این مسئله به اثبات رسیده.

امام حسین می‌گوید من می‌خواهم در این دنیا مثل بقیه بمانم، من چه‌ام است؟ مگر امام زمان الآن هزار و دویست سال عمر نکرده کسی که امام زمان را نکشته، کسی که نکشته او را، حضرت

^۱ آیه شریفه ۳۷ از سوره مبارکه اسراء

هم می خواهیم بهانم، می خواهیم هزار سال عمر کنم، دو هزار سال عمر کنم، هی لا اله الا الله بگویم، مدام عبادت کنم، طبعاً همی زیاد بشود.

خود کشته شدن سیدالشهدا بد بود؟ خودش بد بود؟ نه، که می گوید بد بود، اگر کشته شدن سیدالشهدا به مصلحتش نبود پس چرا انجام شد؟ چرا باید انجام بشود؟ خب این ظلم است این ظلم است سیدالشهدا با این کشته شدن مراتبی را پیدا کرد که اگر کشته نمی شد، پیدا نمی کرد. عین عبارتی که حضرت می فرماید: در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، [حضرت فرمودند:] انّ لك عندالله لدرجةٌ لَنْ تَنالها الا بشهادة^۱، پیش خدا يك درجه ای داری، ای پسر من، پیغمبر در خواب حضرت می آید، ای فرزند من! پیش خدا يك درجه ای داری که باید با شهادت به این درجه برسی. خب حالا می شود که این شهادت بد باشد؟ اگر بد باشد که به اینجا نمی رسد. پس این شهادت چی است؟ خیلی خوب است. خیلی عالی است. شهادت سیدالشهداء علیه السلام که از سر این شهادت همه ما داریم نان می خوریم، زندگی ما مال شهادت سیدالشهداء است، نه زندگی مادّی، منظورم است ها! مادّی که هیچ، زندگی معنوی ما، حیات معنوی ما، رشد ما، تکامل ما تکامل شیعه، تکامل شیعیان سیدالشهداء، همه به خاطر این شهادت است، تمام افرادی که به کمال می رسند و به فنا می رسند و به عرفان می رسند از صدقه سر امام حسین دارند می رسند، در این مسئله هیچ شکی نیست. پس خود شهادت سیدالشهداء علیه السلام فی حدّ نفسه عین مصلحت و عین حقّ و عین واقع و عین کمال و عین لطف.

در روز عاشورا مگر نداریم، در روز عاشورا ملائکه، که ملائکه هم تفاوت می کنند، ملائکه از نقطه نظر ادراک مراتب فعلیت بشر، انسان و به خصوص امام و بالأخص سیدالشهداء ملائکه دارای مراتب نقص هستند، وقتی که آن اوضاع را می بینند و این وضع و این ها خطاب می کنند، خدایا، عرض می کنند، آخر این چه بساطی است؟ این بهترین خلق تو است. این بهترین خلق تو است. الآن دارند این می کنند، بعد خطاب می رسد نگاه کنید، آن ها نگاه می کنند و شمّه ای، کمی، قلیلی، ذره ای از آنچه را که خداوند به واسطه این شهادت به سیدالشهداء داده خدا به این ها نشان می دهد، آن ها همه سرشان را می اندازند پایین.

^۱ الأُمّالی (للصدوق)، ص ۱۵۲ (با مقداری اختلاف).

بعد خدا مباحات می‌کند می‌گوید ای ملائکه بیایید بروید در روی زمین و نگاه کنید ببینید این بنده من را که چطور تمام سراسر وجود خودش را دارد در راه من فدا می‌کند و همه را فناء در من می‌کند خدا به این شهادت سیدالشهداء دارد به ملائکه فخر می‌فرشد و بیایید نگاه کنید و ببینید که این دارد چه کار می‌کند، خب پس شهادت که بد نیست.

شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام عین مراتب کمالی اوست، و تحقق تمام ظهورات، ظهورات توحید در مظاهر مختلف عالم کثرت بود. این مسئله‌ی روز عاشورا. چه چیزی پس بد بود در این قضیه؟ در مسئله‌ی عاشورا چه چیزی بد بود؟ قبحش کجا بود؟ وقاحت در روز عاشورا کجا بود؟ وقاحت به نیت این‌ها برمی‌گشت به نیت عمرسعد برمی‌گشت. تو نیت را برای خدا بکن. اگر امام حسین را هم کشتی عیب ندارد ولی نیت برای خدا باشدها! نیت مُلک ری را نیآوری در کار. نیت ملک ری را نیآوری کار خراب می‌شود. آن وقت یک گندمش هم به قول امام حسین بدست نمی‌آید. برو که از گندم ری نصیبت نمی‌شود. این عمرسعد کاغذ گرفته بود دیگر، که وقتی امام حسین را به قتل برساند. ابن زیاد هم مُلک ری و همین طهران را، البته طهران آن موقع قریه بود همین ری فعلی خیلی وسیع بود. همین ری، و نقل می‌کنند در اینکه حداقل حدود ۲ فرسخ در دو فرسخ در آن موقع این ری، همین شهر ری فعلی طول و عرض داشته، بیش از آن، این ملک ری را به تو می‌دهم، وقتی که آمد و رو کرد به ابن زیاد گفتش که خب الوعده وفا، بیا پسر پیغمبر را هم کشتیم و ملک ری را بده گفت من به تو گفتم؟ کی گفته؟ گفت کی به تو گفتم؟ گفت: دست خط به من دادی، گفت این دست خط را بده ببینم. آمد و صاف گرفت پاره‌اش کرد و انداخت کنار، گفت: چه کسی به تو گفت؟ همین! جلو رویش پاره کرد.

«هان»؟

خب احمق این پاره کردن را دارد امام حسین می‌بیند. این می‌بیند که تو بیایی این را به این نشان بدهی آن پاره می‌کند می‌ریزد در سطل آشغال، پاره کردن کاری ندارد، آه پاره شد یا پاره هم نمی‌کرد می‌گفت نمی‌دهم حالا چه کار می‌کنی؟ آن دارد می‌بیند و جالب اینجاست، جالب اینجاست که دارد به امام حسین می‌گوید من نقد را رها نمی‌کنم و نسیه را بگیرم، حضرت می‌فرماید تو بیا، من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم، این بی‌شعور می‌آید می‌گوید که این بهشت تو نسیه است. اینکه امام حسین دارد بهش می‌گوید نسیه است، آن را که ابن زیاد آن هم از سرمستی و معلوم نبود نشه بود، خوابش برده بود، بیدار بود، چه بود، هوشیار بود، گفته به تو ملک ری را می‌دهم آن می‌شود نقد!

تمام ملاکات ما آقایان بی رودربایستی همین است. نقد و نسیه را جایش را عوض کردیم، حال و آینده را جایش را تغییر دادیم، امام حسین دارد می گوید من دارم الآن به تو بهشت می دهم، الآن می گذارد کف دستت، همین الآن می گذارد کف دستت، همین الآن به تو می دهد، یک ثانیه بعد هم طول نمی کشد، اینکه می گوید بهشت مال تو، یعنی تمام شد، تمام شد. اما از آنجایی که باید یک بدبختی بر یک شخصی رو بیاورد، خسران باید برای یک شخصی عارض بشود، می آید حرف امام حسین را نسیه فرض می کند، حرف ابن زیاد شراب خوار و زناکار و سگ باز و قمارباز را می آید چه کار می کند؟ آن را می آید نقد تصور می کند!

خب بفرمایید دیگر حالا برو به آن نقدت برس، پاره کرد انداخت جلویش، گفت حالا هر جا می خواهی بروی برو، این هم دیوانه شد، زد به سرش، زد به سرش، می رفت در خانه اش بعد می رفت در حمام، دوباره از حمام درمی آمد می رفت در خانه اش دوباره درمی آمد می رفت، روزی چند دفعه می رفت در حمام و می رفت در خانه اش، دیوانه شده بود. به همین کیفیت بود تا زمان مختار، که مختار قیام کرد و این را فرستاد و در خود منزلش همان جا به قتل رساندند.

این نیت خلاف باعث شد که جریان کربلا دو صورت پیدا کند، دو چهره پیدا کند، یک چهره چهره قبیح، زشت، ناپسند، فاجعه و دردناک برای چی؟ به خاطر این نیت پلیدی که آمده، رحمان را به جای شیطان می گذارد و شیطان را به جای رحمان قرار می دهد، خلیفه را یزید و خلیفه مستحق و محق را که سیدالشهداء است کنار می زند. آدم سگ باز و قمارباز، ابن یزید قمارباز و شطرنج باز بود. حضرت سجّاد علیه السلام فرمودند از شیعیان ما نیست کسی که نظر به شطرنج کند و یزید را لعنت نکند^۱، بله، ظاهراً دیگر الآن فرق کرده!

میمون باز بود، بغلش یک میمون بود، میمون، آخر تو را خدا ببیند چی رفت چی شد؟ آن پیغمبر خدا بود، آن پیغمبر خدایی که اشاره به ماه می کرد ۲ نصف می شد^۲. حصاد و سنگریزه ها به شهادت او گواهی می دادند^۳ و چه! او رفت به جایش یکی آمده نشسته با میمون بازی می کند! واقعاً، واقعاً ما تعجب می کنیم، واقعاً جای تعجب دارد، خدا انسان را نگه دارد، آخر این گوساله هایی که کنار دست یزید بودند، خب این ها اسم خودشان را مسلمان می گذاشتند یا نمی گذاشتند؟ خب صاف برو

^۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۵۴.

^۳ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷.

بگو آقا ما

دین نداریم دیگر، چرا می‌گوییم ما مسلمانیم؟ چرا می‌گوییم نماز می‌خوانیم، چرا روزه می‌گیری دیگر؟ بله؟ تمام این روزه‌ها و نمازها همه برای سرپوش گذاشتن روی نفس و احساس آرامش کاذب، التفات می‌کنید یا نه چه می‌خواهم بگویم؟ احساس آرامش کاذب در مقابل حق است، بالأخره این‌ها هم وجدان دارند. این‌ها می‌بینند این یزید است دیگر، خب یزید دارد شراب می‌خورد اصلاً مثل آب، مثل شربت سکنجبین دارد می‌خورد. من نمی‌دانم مزه‌اش چه است؟ از رفقا کسی اطلاع ندارد؟ شربت دارد می‌خورد.

سؤال: تلخ است

جواب: چه آقا؟ بله؟

سؤال: می‌گویند تلخ است

جواب: خب شاید آقا شیرینش گیر شما نیامده

سؤال: می‌گویند آقا بعدش یک چیز شیرین می‌خورند

جواب: «هان»؟ بسیار خب، همه این‌ها برای چه است؟ برای این است که نفس در مقابل مواجهه با حقیقت بتواند خود را یک ستار اطمینان کاذب در بیاورد اگر توانست، شیطان پیروز شده و اگر نتوانست بالأخره سرباز می‌کند و به هوش می‌آید و متوجّه [می‌شود] و خدا کند که انسان در این اطمینان کاذب یک وقتی واقع نشود که دیگر راه مفرّی برای او دیگر وجود ندارد. این اطمینان کاذب خیلی بد چیزی است. این همان است که از او تعبیر به جهل مرکب می‌شود و همان است که از او تعبیر به عناد می‌شود. این همان است که تعبیر به تهجّر می‌شود، تعصّب، این‌ها همه و این فرق نمی‌کند، یهود باشد، نصارا باشد، مسلمان باشد، شیعه باشد، سالک باشد هیچ فرقی نمی‌کند، سالک قلبی، بله هست، خیلی الی ماشاءالله، خودش را در تحت چمی قرار می‌دهد؟ اطمینان کاذب و تهجّر کاذب، و تعصّب کاذب در می‌آورد. آن حالت اطمینان و حالت طمأنینه، طمأنینه کاذب باعث می‌شود که دیگر هیچ حرف حقّی به گوشش فرو نرود. اگر امیرالمؤمنین بیاید می‌گذاردش کنار، می‌گذارد کنار، صاف می‌گذارد کنار، هم‌چنین شروع می‌کند توجیه کردن و فلان و بالا، می‌گذارد صاف کنار، تمام دریچه‌های حق را به روی خودش می‌بندد، این اطمینان چمی است؟ این کاذب است.

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ این بلیه است، این بلیه است که خدا انسان را در یک موقعیت کاذبی قرار می‌دهد که دیگر اگر پتک‌های عالم را ببیند به سرش بکوبند دیگر نمی‌تواند، به هوش نمی‌آید، استدراج، یعنی وارد شدن در مرتبه‌ی کذب، هی می‌آید پایین، استدراج یواش یواش، یواش یواش می‌آید می‌آید می‌آید می‌آید بعد کم کم در یک موقعیتی واقع می‌شود آن موقعیت را دیگر برای خودش می‌پسندد.

خب، حالا این جناب عمر سعد این دارد می‌آید چه کار می‌کند؟ دارد کلام امام حسین را می‌گذارد کنار، پس این طرف قضیه که جنبه قبیح عاشورا است، این طرف چی است؟ نیات فاسد، کشتن پسر پیغمبر، از بین بردن حق، امام حسین در روز عاشورا، کم استدلال نکرد، کم احتجاج نکرد، یکی از مطالبی که امام حسین در روز عاشورا گفت و همه این‌ها سرشان را انداختند پایین، خجالت نکشیدند، سرشان، خب این نامه‌هایی که الان چهار هزار نامه است. این نامه‌ها را چه کسی برای من نوشته؟ این نامه‌ها را بنده با دست خطم نوشتم؟ یا شما نوشتید؟ حضرت به یکی از اصحاب به نام صیداوی فرمودند برو آن کیسه را بیاور. [آورد آن] گونی را و ریخت آن نامه‌ها را جلوی همان لشکر، چهار هزار نامه، همین‌ها، یکی از همین‌ها، همان عبدالله بن احجر یا ابجر که این شخص آمده بود و با چهار هزار نفر جلوی شریعه فرات را گرفته بود یکی از همان افرادی بود که به حضرت نامه داده بود، حضرت فرمودند ای عبدالله یا ای عبیدالله تو همان نبودی که نامه دادی حالا آمدی جلوی شریعه ایستادی نمی‌گذاری ما آب بخوریم؟ تو خودت مگر به ما نامه ندادی؟ این نامه‌هاست خب چه گفتند این‌ها؟ بیایید جواب بدهید دیگر، بیایید جواب امام حسین را بدهید بالأخره این نامه‌ها را که امام حسین از خودش درنیارود همین نامه‌هایی بود که [این‌ها نوشتند] دیگر آقا جان.

اینجاست که مسئله، مسئله‌ی خبث باطن، خبث طینت در اینجا می‌آید ظهور پیدا می‌کند این طرف قضیه می‌شود قبیح، قباح و وقاحت و فاجعه روز عاشورا از نقطه نظر توجّه به کثرت و توجّه به عالم کثرات این بُعد از قضیه‌اش است که نیاتی که در روز عاشورا بود در طرف مقابل، این نیات همه نیات شیطانی بود، خب، این طرف قضیه چی؟ این، این طرف قضیه، بهاء و بهجت و سور و سرور

و خنده و شادی و مسلم ابن عوسجه شب عاشورا شروع کرده بود تازه بعد از یک عمر به

^۱سوره الاعراف، آیه ۱۸۲.

شوخی گرفتنش، با این شوخی می‌کرد با آن [شوخی می‌کرد]، هفتاد سال سنش بود خب این موقع،
امشب موقع

شوخی کردن است برو دو رکعت نماز بخوان، برو بابا دیگر نمازهایت را خوانده‌ای دیگر، بیا امشب بخندیم، من دارم می‌گویم البته چرا او هم به همین مضامین، به اصطلاح داشته. امشب شوخی نکنیم پس کی شوخی کنیم؟ هان؟ مسلم ابن عوسجه از بزرگان بود [از] پیرمردهای اصحاب امام حسین بود. گفته بود که مگر نمی‌دانید فردا چه می‌شود؟ فردا این‌ها را نگذارید کسانی دیگر گوش بدهندها فردا تا ما کشته بشویم یک راست می‌رویم پیش حورالعین، این را من نگفتم‌ها، او گفت، شاید هم همین حرفش هم بالأخره شوخی بود دیگر، بالأخره آنکه برای این مسائل نبوده، خب بنده خدا شاید هم خیلی شانس‌ی نداشته در این دنیا، بالأخره گفته که در اینجا که گیرمان نیامد حالا بلند شویم برویم، امام حسین خیلی به ما وعده داده، بلند شویم برویم آن طرف قضیه ببینیم چه خبر است. علی کل حال، بالأخره ما هم شوخی می‌کنیم دیگر.

سرور بود، بهجت بود، نماز بود، قرآن بود، تلاوت کتاب خدا بود، مناجات بود بهاء بود، نور بود، روحانیت بود، عظمت بود، جلال بود، ابهت بود، کبریایت سیدالشهداء بود، این‌ها چه بود؟ این طرف قضیه، خب اگر قرار بود این کشته شدن، فردا زشت باشد پس این همه دم و دستگاه، برای چه هست؟ این بساط پس برای چه باید باشد؟ این اوضاع پس برای چه است؟

اینجاست که آن مطلب مرحوم آقای حداد نسبت به این طرف قضیه مصداق پیدا می‌کند، این طرف قضیه، به آن طرف قضیه ایشان کاری ندارد، ایشان دارد به این طرف و به این نکته توجه می‌کند، می‌خواهد بگوید که وقتی که قرار است انسان در این واقعه نظرش را بیندازد چرا در این واقعه، نظرش را بر حسن نیندازد؟ بر قبح بیندازد؟ شما که می‌خواهی حالا چشمت را باز کنی در اینجا دو نفر نشسته‌اند هم امام حسین نشسته اینجا، هم این طرف عمر سعد نشسته حالا که قرار است یک عکس در چشم شما برود، چرا عکس امام حسین نرود؟ عکس عمر سعد برود؟ چرا؟ وقتی قرار بر این است که انسان توجه بکند چرا بلند شود بیاید به عمر سعد توجه بکند؟ بلند شود بیاید به امام حسین توجه کند.

مرحوم آقا می‌فرمودند افرادی که می‌آمدند پیششان می‌خواستند بروند مکه یکی از مطالبی که می‌گفتند [این بود] که در حرم [پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط توجه به پیامبر باشد و بس]، یک وقتی یادم است پیش ایشان من بودم سؤال کردند که آقا این ابوبکر و عمر کجا هستند؟ آقا تو که مدینه می‌روی که برای عمر و ابوبکر نمی‌خواهی بروی، تو برای پیغمبر برو، ابوبکر و عمر و این‌ها حالا فرض بکنید که توی حرم پیغمبر دفن شدند یا در بقیع دفن شدند یا در بیابان افتادند؟ وقتی انسان وارد مسجد النبوی می‌شود وارد حرم پیغمبر می‌شود اصلاً نباید اصلاً عمری به ذهنش بیاید، نباید ابوبکر بیاید،

دارم خدمت رفقا می‌گویم این آمدن ابوبکر و عمر در ذهن در هنگام زیارت، خراب می‌کند آن روح زیارت را، آن دعا را خراب می‌کند، آن توجه را، وقتی که رفقا ان‌شاء‌الله خدا قسمت همه کند، وارد مکه می‌شوند وارد مدینه می‌شوند وقتی که می‌خواهند مسجد پیغمبر بروند فقط باید رسول خدا را ببینند و بس، کی آنجا خوابیده؟ کی بیدار است؟ این حرف‌ها چی است؟ انسان باید به زیارت پیغمبر برود و اصلاً در نظرش نیارد، اصلاً.... خدا شاهد است من در این مدتی که می‌رفتم این چند دفعه‌ای که خدا توفیق داده مشرف شدیم، یک دفعه من در مسجد النبی اصلاً به ذهنم نیامده ابوبکر کجا خوابیده، بینم قبرش کجاست یا عمر کجاست، هان؟ درست است که انسان بیاید خدمت یک بزرگی به زیارت یک بزرگی مثل رسول خدا نائل بشود حالا به جای اینکه به او فکر کند خب ببینیم ابوبکر کجای پای شما گرفته استراحت کرده، فلان کجاست؟ مثلاً قبرش در کجاست؟ عمر کجاست؟ این‌ها همه چی است؟ این‌ها همه اشتغالات است ذهن اشتغال پیدا می‌کند. به امور غیر واقعی و امور غیر حقیقی و آن واقعیت لوٹ می‌شود آن واقعیت سست می‌شود آن واقعیت صلابت خودش را از دست می‌دهد.

این مطلبی را که ما در روز عاشورا کلام آقای حداد می‌خواهیم توجه کنیم در این روز عاشورا، ما باید نگاه به جانبازی سیدالشهداء کنیم، نگاه به جانبازی حضرت ابوالفضل کنیم، نگاه به جانبازی حضرت علی اکبر کنیم، نگاه به جانبازی این اصحاب کنیم، نگاه به آن نیاتشان کنیم نگاه به آن حالشان کنیم، نگاه به آن وضعیتشان کنیم «هان» با این نگاه کردن با این توجه کردن هی برویم جلو هی برویم جلو، هی برویم جلو، تا اینکه خودمان را در آن محیط احساس کنیم اگر مدام بیاییم یک نگاه به امام حسین و یک نگاه به شمر کنیم، آخ این شمر کذا، نگاه کن چه کار کرد؟ از آن طرف آن، از آن طرف عمر سعد از آن طرف فلان! مدام توجه به این باشد، توجه به آن باشد آن وقت نصیبمان از این مسئله کم خواهد بود، نصیب چی است؟ نصیب کم است.

من نمی‌خواهم بگویم انسان جنبه‌ی تبری نداشته باشد. یکی از فروعات و لوازم و مبانی ما، مبانی شیعه جنبه‌ی تبری است و انسان با جنبه تبری می‌تواند راه را پیدا کند شیعه هر دو جنبه را دارد، هم جنبه تولی را دارد، پیوستن، هم جنبه تبری، جنبه دافعه، دور کردن، دور شدن، دور کردن آن مخالفین، مخالفین اهل بیت این‌ها را دور کردن، هر دو جنبه باید در انسان وجود داشته باشد اما آن جنبه تبری باید جنبه، جنبه باطن باشد، نفس نباید به او دیگر توجه کند، خب تبری هست، اما انسان بیاید یکی یکی هی وقت بگذارد ببیند حالا این چه کار کرد؟ او چه گفت؟ این چه جواب داد، عمر سعد چه گفت؟ آن نمی‌دانم، جوابش، جواب و سؤال تا قیامت هست. بیا نگاه کن بین امام حسین چی

است؟ آنچه جواب داده، به سؤال و جواب سیدالشهداء بیایم نگاه کنیم، به سؤالات و جواب‌های حضرت ابوالفضل بیایم نگاه کنیم به حرف‌هایی که آن‌ها زدند به مطالبی که آن‌ها مطرح کردند.

این جنبه اگر انسان بخواهد در خودش این مطلب را تقویت کند خب نفعش چی است؟ بیشتر می‌شود. خب حالا این مسئله، مسئله‌ی چی؟ مسئله‌ی شهادت امام حسین، پس شهادت امام حسین و کشته شدن امام حسین خودش اشکال ندارد خودش خیلی خوب است، خودش خیلی عالی است، چه مسائلی بر این مترتب است، آنچه را که در اینجا خراب است نیاتی است که این قضیه را به وجود آورده، آن نیات، نیات خراب است، آن نیاتی که باعث شده سی‌هزار نفر بلند شوند بیایند و به جنگ پسر رسول خدا بیایند، آن‌ها چی است؟ این‌ها همه فاسد است آن نیات همه شیطانی است آن نیات همه شیطانی است، و الا اگر این نیات نبود، امام حسین می‌گفت که من حاضرم همین قضیه برای من اتفاق بیفتد ولو سنگ از آسمان بر سر من بخورد، اگر این‌ها نبوده‌ها، من حاضر بودم فرض کنید که از بالای اسب بیفتم بمیرم، من حاضر بودم سنگ، اگر قرار بر شهادت هست حاضر بودم مشکلات به یک نحو دیگری بیاید به هر کیفیتی بیاید، بالأخره این یک مقامی است که خدا به واسطه شهادت نصیب امام حسین می‌کند، انَّكَ عِنْدَ اللَّهِ لَدَرَجَةٌ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ، خب حالا که شهادت است به این کیفیت هم نیست، فرض کنید که در زمان امام حسین همه‌ی دنیا افراد صالحی می‌شدند، امام حسین می‌گفت حالا ما چه کار کنیم کشته بشویم؟ یکی بیاید ما را فرض بکنید که بالأخره چه کار کنیم؟ همه آدم‌های خوب‌اند، همه‌ی این‌ها آدم‌های خوب‌اند.

اما نه، این نیت صالح است، آن نیت فاسد است، بواسطه آن نیت است که این عمل، عمل سوزناک می‌شود، این عمل، عمل دردآور می‌شود این شهادت، شهادت دردآور می‌شود بخاطر چی؟ این نیات، پس بنابراین در قضیه‌ی عاشورا طبق آیه قرآن چه چیزی از آن مورد رضای خدا بود و چه چیزی مورد غیر رضای خدا، آنچه که مورد رضای خداست نفس شهادت سیدالشهداء است. آن مورد رضای خدا بود، آن هم انجام شد، شهادت امام حسین و اصحاب مورد رضای الهی بود و بر این مسئله مراتبی مترتب شد خب این هم انجام شد. چی مورد غیر رضای خدا بود؟ این نیات پلید، این

نیات فاسد، این اهداف شیطانی و این آراء شیطانی، این‌ها، پس **سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا** سیئه‌اش پیش ربك لمكروها، نه خودش، خود شهادت امام حسین فی عند الله مكروها نبود، عند الله محبوبا، امام

^۱ ۲۰۳۸ از سوره ۱۷: اسراء

حسین را داشتند می‌کشتند خدا آن بالا به ملائکه افتخار می‌کرد، این طوری است دیگر! این طوری نقل شده! امام حسین را داشتند می‌کشتند می‌گفت بیاید ببینید بنده من را دارد چه کار می‌کند؟ اما از آن طرف آن نیت عند الله مکروها، آن اهداف عند الله مکروها آن هدف چی است؟ هدف هدف شیطانی.

دزدی چی است؟ دزدی عمل قبیح است، خب چه چیزی از آن قبیح است؟ پول برداشتن و بردن قبیح است؟ انسان پول بردارد ببرد، خب اینکه قبیح نیست یک پولی را انسان برمی‌دارد و می‌برد و خرج می‌کند دیگر، از یک جایی، پول اینجاست، حالا این پول انتقال پیدا می‌کند به یک جای دیگر، خب این قبیح نیست، به جای اینکه این لیوان فرض بکنید که در این نقطه باشد، من این لیوان را برمی‌دارم در این نقطه می‌گذارم اسمش را می‌گذارم دزدی، این قبیح است؟ این قبیح نیست، این پول به جای اینکه در جیب حضرت عالی باشد این می‌آید در جیب بنده، کجایش قبیح است؟ هیچ قبیح ندارد، خیلی هم خوب است این اشکالی ندارد، در بعضی موارد حتی شارع اجازه داده فرض کنید که بدزدی، در آن مواردی که جانی در خطر است و موقوف است این حفظ جان، بر اینکه انسان بذل مال کند ولی خودش ندارد ولی کسی می‌تواند بدهد، خب انسان باید بردارد برود خرج کند، خب جان در خطر است حتی نسبت به حیوان هم این مسئله آمده، نسبت به حیوان، تا چه رسد به انسان.

آنچه که در این دزدی خلاف است آن عبارت است از نیت سوء، تعدی، تجاوز به مال، تجاوز به حق، این مسئله، برای این سرقت مسئله قبیحی است، اما اگر نیت، نیت صالحه باشد. این دیگر دزدی نخواهد بود نیت به شرط اینکه صالحه باشد، یعنی نیت به شرطی که مطابق با دستور شرع باشد، نیت مطابق با تکلیف باشد، با مواردی که شارع تعیین کرده است اما نه اینکه انسان از پیش خودش بگوید حالا که ما نیت خیر داریم فرض بکنید خب بیاییم بزنیم و بچاپیم و مال همه را برداریم، نه این‌ها همه خلاف است. آنچه که جنبه وجودی پیدا می‌کند به مصداق، الوجود خیر کله و خیر مصداقه، هم اصل وجود و هم مصداقش خیر است آن‌ها مکروه نیست، آن نیاتی که باعث می‌شود این‌ها انجام بشود، کل ذلك کان سیئه بدی‌اش، آن جنبه بدی‌اش عند الله مکروها، خیلی خب.

پس بنابراین در رجاء که انسان قصد دارد از خدا بخواهد آن جنبه نفسانی‌اش کار را خراب می‌کند، چرا سحر حرام است؟ چون جنبه نفسانی دارد، سحر و جادو یک واقعیت است منتهی این سحر و جادو اگر در مسیر مصلحت قرار بگیرد اشکال ندارد اگر در مسیر مفسده قرار بگیرد این حرام

سحر کنند بین دو نفر را بهم بزنند، بین خانواده را بهم بزنند، مشکلات برای افراد بیاورند، این‌ها همه هست، این‌ها همه واقعیت دارد و تمام این‌ها خود شخص را بعداً دامنگیر خواهد شد همه‌ی این‌ها دامنگیر خواهد شد. و از این‌ها هم می‌شود این استفاده‌ها را کرد.

یک شخصی نقل کرد در یک مجلسی [که] ما هم بودیم خیلی وقت پیش مثلاً سی سال پیش من یادم است این شخص هم الآن فوت کرده، آن موقع پیرمرد بود، می‌گفت یک برادری داشتم که در همین مسائل سحر و این‌ها و طلسمات و امور عجیبه و غریبه وارد بود، یک روزی آمد پیش من، ما خبر پیدا کردیم که یکی از برادرمان که یک قدری هم از ما بزرگ‌تر بود، آن شخص می‌گفت، می‌گفت برف آمده [بود و او] رفته بود بالای پشت بام، آن برف‌ها را آن بالا تمیز کند، از آن بالا پرت شده پایین و فوت کرده، رفتیم و در حال تشییع و این‌ها و تدفین بودیم، این برادر دیگر که برادر کوچک‌تر ما بود آمد پیش من، گفت: های داداش گفتم: چی است؟ گفت: می‌دانی آخرش بکشتمش گفتم. چی بکشتمش؟ گفت، به او گفتم پول بده برم فلان کار را انجام بدهم، نمی‌دانم چه کار بکنم، گفت نمی‌خواهم بدهم، گفتم ندهی می‌کشمت، گفتش که بکش، آخرش بکشتمش، گفتم چه کار کردی؟ ای بی‌پیر، ای خانه خراب، فلان کردی، خب می‌دانستم این از این کارها هم می‌کند، از این خلاصه ...، گفت هیچی، یک هفته رفتم توی اطاق در را بستم شروع کردم به اوراد و اذکار و طلسمات و از این حرف‌ها بعد سر یک هفته، آخر بکشتمش، و این معلوم شد که بله ایشان رفته سراغ این حرف‌ها و این‌ها و بعد وقتی تمام شد که این بیچاره‌ی بخت برگشته، داشته بالای پشت بام برف‌ها را [پارو] می‌کرده یک دفعه سُر می‌خورد از آن بالا، با مغز می‌آید پایین و حالا نگو این ترتیبش را داده به اصطلاح، البته خودش هم گفت حالا که من بکشتمش خود من هم بعد از یک هفته می‌میرم، آن هم گفته بود، خب این چه کاری است؟ واقعاً!

آدم دیوانه، و بعد یک هفته هم مرد، و می‌گفت آن برادر ما هم که این کار را انجام داده بود این فوت کرد.

حالا این چه کاری است واقعاً؟ این چه نفسی است؟ این چه نیتی است؟ که می‌آید و این کارها را انجام می‌دهد و ...؟ این شقاوت است دیگر، این عین شقاوت است و این عین حسد است، رشک است، کدورت است، ظلمت است.

این سحر علت حرمتش برای همین است. بخاطر اینکه می‌افتد دست افراد ناباب و چون نفوس، نفوس شیطانی است، نفوسی است که خلط و خلج با مسائل شیطانی و هوای نفسانی است

می آید از این

سحر استفاده‌ی سوء می‌کند و خراب می‌کند، اصلاً زندگی را خراب می‌کند برای همین، این مسئله چی می‌شود؟، این مسئله حرام می‌شود، در آیه قرآن هم که نسبت به این مسئله تصریحاتی آمده. روی این جهت رجاء و امید انسان باید در آن نیت صالح باشد یعنی انسان وقتی که یک امیدی را از پروردگار دارد رجائی را که از او دارد اول باید نیت خود را در آن امید و در آن رجاء صالح کند، حتّی المقدور، آنگاه از خدا آن نیت و خواست را طلب کند، اول باید به خود فرو برود و در نیت و نفس خود کنکاش کند و ببیند آیا مواضع نفس در این نیت وجود دارد یا ندارد؟ وقتی دید، البتّه حتّی المقدورها، حالا نمی‌خواهیم بگوییم، بعضی‌ها می‌گویند: آقا ما از کجا حالا به این برسیم؟ ما هنوز شک داریم! نه حتّی المقدور، هر کسی به هر اندازه‌ای که می‌تواند به [همان] مقدار تکلیف دارد وقتی که دید در آن مسئله نیتش خداست آن وقت از خدا بخواهد این نیتی را که الآن انسان انجام می‌دهد من باب مثال برای شفای مریض، نباید فقط بر این نکته بایستد و او را به هر نحوی و به هر کیفی و به هر جوری بخواهد، چرا؟ چون ممکن است در اینجا مصلحت شفا وجود نداشته باشد، شفا مصلحت نباشد و اگر انسان بخواهد بگوید نه! من این را می‌خواهم که شفا پیدا کند، خدا در آنجا به او می‌گوید: آیا این نیتی که تو داری که شفا پیدا کند برای او می‌خواهی یا برای خودت می‌خواهی؟ اینجا مچ انسان رو می‌شود، اگر مصلحت این در رفتن است آیا باز تو شفا از خدا می‌خواهی یا نه؟ اینجا انسان باید خودش را آزمایش کند، اگر مصلحت در رفتن باشد، یا اینکه برای خودت می‌خواهی؟ چرا برای خودت می‌خواهی؟ چون تو در این دنیا زنده هستی، بگو بینم، اگر تو در آن دنیا بودی و از این دنیا رفتی و از آن دنیا نگاه می‌کردی به این دنیا و این مریض را می‌دیدید باز هم از خدا می‌خواستی که این را شفا بدهد؟ یا نه؟ می‌خواستی این را بیاوری پیش خودت، معلوم است می‌خواهی پیش خودت باشد، اگر به تو بگویند آقا جان این مریضت خب می‌شود ولی تو هم فردا می‌میری، اه می‌گوید: دیگر چه فایده برای ما دارد؟ چی شد؟ ما مریضت را خب می‌کنیم ولی حضرت عالی هم فردا باید تشریف ببرید، می‌گوید خب حالا خدایا خودت می‌دانی مصلحت دست خودت است، چطور تا حالا نگفتی؟، تا حالا چه طور نگفتی، اینجا آدم باید بیاید خودش را محک بزندها این‌ها امتحان است.

اگر در آن دنیا بودی، کسی که می‌رود در آن دنیا اشراف پیدا می‌کند به مصالح، البتّه تا حدودی، وقتی می‌رود در آن دنیا می‌بیند، اه عجب! آمدن این‌جا، بابا ما چی؟ کجا بودیم؟ می‌گویند بچّه وقتی در شکم مادر هست نمی‌خواهد بیاید بیرون می‌گوید عجب جای خوبی داریم، گرم و نرم و غذایمان هم که می‌رسد، کوپنی هم که نیست و دائم الفیض است دیگر، خون مادر خب به بچّه می‌رسد

و دائماً....

نسبت به آن محیط عادت می‌کند، خب چشم ندارد، بیچاره چیزی را ندیده، چشمش که در تاریکی محض بوده، فی ظلمات ثلاث، نمی‌خواهد، سر نه ماه که شد هی آقا بیا بیرون، ببین اینجا چه خبر است، آسمان، زمین، اینجا رفیق، قوم و خویش، می‌گوید نه، همین جا خوب است، هرچه به او می‌گویی، این ملائکه می‌بینند نشد، خلاصه هرچه به این می‌گویند نمی‌آید می‌آیند جلو گوشش را می‌گیرند یکی می‌زنند، به او می‌گویند برو بیرون، می‌گویند، در روایت داریم، آن گریه‌ای که بچه بعد از آمدن به بیرون می‌کند مال آن کتکی است که قبلاً خورد، مال کتکی است که آن‌جا خورده حالا آمده، البته بعضی‌ها هم نمی‌آیند کار به عمل کشیده می‌شود، مثل اینکه کتک ملائکه کارساز نبود، می‌گفتند جنّ از بسم الله در می‌رود، گفتند جن‌های آن زمان نه این زمان، این‌ها یک آیه‌الکرسی هم بخوانی می‌ایستند، بیشتر نمی‌روند، حالا این‌ها.

قضیه‌ی ما هم همین است، ما هم در این دنیا نگاه به خودمان می‌کنیم به مصالح می‌کنیم به این اوضاع می‌کنیم خیال می‌کنیم مطلب همین است، اما اگر برویم آن دنیا و چشم ما در آن طرف باز بشود آیا باز هم می‌خواهیم بچه‌مان در این دنیا بماند، یا نه دیگر؟ می‌گوییم نه! خدایا ردش کن بیاید، بیاید این‌جا پیش خودمان، پس بنابراین علت شفایی را که ما می‌خواهیم برای چی است؟ برای خودمان است، بخاطر اینکه با خودمان انس بگیرد. هیچ اصلاً نگاه به این نمی‌کنیم که این مصلحتش چی است؟ خدا برای این چه تقدیری کرده؟ شاید مصلحتش در رفتن است، هیچ چیزی ندارد، چون ما در این دنیا هستیم و می‌خواهیم با ما انس بگیرد، با ما مانوس باشد، ما پیشش باشیم دور و بر ما باشد، خدایا شفایش بده، نذر می‌کنیم، سفره می‌اندازیم، فلان می‌کنیم، و آن طرف، خدا می‌گوید بابا جان! آخر تو یک طرف مسئله را می‌بینی، یک کمی از بسیار را داری می‌بینی، مصلحت خود این، در رفتن است، مصلحت این در چه است، نه خدایا، باید این بماند، خیلی خب ما آن را نگه می‌داریم، تو را می‌بریم، یک کدام از این دو تا، ای داد بیداد نشد، این خدا با ما هم خلاصه نمی‌خواهد راه بیاید، آن وقت ما می‌آییم شروع می‌کنیم چی؟ دعا کردن، خدایا این طور کن، خدایا آن‌طور کن.

یکی از اقوام ما خدا رحمتش کند ایشان قبلاً با مرحوم آقا ارتباط داشت و از شاگردان ایشان بود، البته دو سه بار هی آمد شاگرد شد و رفت و شاگرد شد و رفت تقریباً یک دو سه باری هی سالک شد و استعفا داد دوباره تا اوضاعش یک خورده خراب می‌شد سالک می‌شد وقتی اوضاعش روبه‌راه می‌شد استعفا می‌داد تا اینکه دیگر مرتبه‌ی آخر که مرتبه‌ی سوم بود آمد و دیگر من فلانم دیگر شما این را می‌بینم، دیگر شما را چه می‌بینم، شما این هستید این هستید، مرحوم آقا هم به او می‌خندیدند البته

بعداً به من گفتند ایشان. گفتند همان موقع که این حرف‌ها را می‌زد من می‌دیدم که درست هنوز نیامده، چیزهایی در آن هست ولی خب بالأخره قبولش کردند سال‌ها بود حالش خوب شده بود و این حرف‌ها، بالأخره ظاهراً دوباره دنیا به او رو آورد. و این همین که رو آورد آقا را هم دیگر فراموش کرد، دیگر جلسات یکی می‌آمد یکی نمی‌آمد، فلان و این حرف‌ها.

یک روز مرحوم آقا یک مرغداری باز کرده بود و فلان مرحوم آقا به او گفتند آقای فلان چرا شما در جلسات عصر جمععی ما شرکت نمی‌کنید؟ گفت آقا اگر بنخواهم بیایم مرغ‌ها می‌میرند از گشنگی، آقا فرمودند مرغ‌هایت بمیرند، همین خیلی با چیز، مرغ‌ها بمیرند، ولی متنبه نشد، متنبه نشد و کم کم دیگر جدا شد جدا شد و این قضیه گذشت و کم کم مسائل و بعد خب جدا شدن و این حرف‌ها که همین طوری نمی‌ماند، حالا بعضی‌ها جدا می‌شوند خب دیگر در آن مرحله توقّف می‌کنند ولی بعضی‌ها پناه بر خدا دیگر وقتی جدا می‌شوند دیگر خلاصه جور دیگری می‌شوند، خلاصه مسئله، دیگر کارش در این دنیا گرفت، گرفت، ثروت بی‌نهایت، دیگر بله دستش هم به بعضی از جاها بند شد و بله دیگر از اسرار مگو، خلاصه دیگر، کم کم، کم کم به نحوی که اصلاً در سیاست‌گذاری اقتصادی مملکت اصلاً این، نقش مهمی را ایفا می‌کرد. یعنی از نظر امکاناتی که در اختیار داشت و فلان و این حرف‌ها و دیگر غرور و فخر و تبختر و تفرعن و این‌ها به مرتبه کمال، به مرتبه کمال دیگر بروز و ظهور کرد، تا اینکه این بنده خدا به یک مسئله‌ای مبتلا می‌شود و مأخوذ می‌شود، مأخوذ واقع می‌شود.

هی مادرش که با مرحوم آقا هم ارتباط بسیار نزدیکی داشت ارتباط خویشاوندی و این‌ها خیلی چیز بود مدام تلفن. دعا کنید فلان کنید، چه کار کنید، مرحوم آقا می‌گفتند ان‌شاءالله خداوند صلاح را بخواهد ان‌شاءالله خداوند چه را بخواهد و قضایا خیلی مفصل است تا اینکه بالأخره آن شخص از دنیا رفت، دیگر حالا بالإجمال، فوت کرد، یا به عبارت دیگر ما را فوت کردی، فوت کرد علی کلّ حال، من در اطاق بودم، مرحوم آقا به من فرمودند تلفن این مادرش را بگیر که من می‌خواهم تسلیتی به ایشان بگویم و، سال‌های اواخر عمر مرحوم آقا بود، ما تلفن ایشان را گرفتیم و ایشان صحبت می‌کردند، مشخص بود خیلی من که چیزی نمی‌فهمیدم پشت تلفن ولی مشخص بود خیلی مادرش اظهار بی‌تابی و ناراحتی می‌کرد، مرحوم آقا در یکی از جملاتی که فرمودند، فرمودند فلانی آیا اگر فرزند شما زنده بود و معصیت خدا را می‌کرد شما راضی بودید یا اینکه الآن از دنیا رفته و ان‌شاءالله مورد غفران و مورد مرحمت خدا قرار گرفته؟ کدام یک از این دو مورد نظر شماست؟ یعنی دیگر به این صراحت، اگر فرزند شما بود و معصیت خدا را می‌کرد، دیگر او نتوانست دیگر به ایشان چیزی

بگويد، يعنى اين طور

که پیدا بود ظاهراً دیگر مثل اینکه ...، فرمودند شما بدانید که اگر ایشان زنده بود دست از معصیت خدا بر نمی داشت و این صلاحش بود که خدا او را بُرد، صلاحش بود.

از این قضیه گذشت، یک روز مرحوم آقا، عیال او و دخترهای او را دعوت کردند که نسبت به آن‌ها هم محرم بودند، هم نسبت به عیالش و هم نسبت به [دخترهایش] محرم بودند دعوت کرده بودند در مشهد و یادم است که ظاهراً ماه رمضان بود افطاری و چند نفر دیگر از همان قوم و خویش‌ها و این‌ها هم بودند، ما، در بیرونی نشسته بودیم عائله آن مرحوم هم در همان اندرونی، آنجا نشسته بودند مرحوم آقا رفتند از آن‌ها یک تفقدی بکنند یک نیم‌ساعتی، سه ربعی، با آن‌ها بودند و صحبت کرد و این‌ها، برگشتند در همان اندرونی، داماد ایشان هم بود یعنی داماد همان مرحوم هم در آن مجلس حاضر بود بعضی از اقوام عیالش بودند، پسر باجناقش بود چند نفر دیگر بودند وقتی ایشان آمدند خیلی متفکر بودند سرشان را انداخته بودند پایین بعد، بعد از یک مدّت سرشان را برداشتند معلوم بود خیلی در فکر بودند، فرمودند خیلی عجیب است، خیلی عجیب است، خیلی عجیب است، انسان به مصالح الهی نمی تواند برسد آقا، خیلی عجیب است من در این فکر بودم که اگر ایشان زنده بود این مجلس امشب ما هیچ وقت تحقق پیدا نمی کرد خیلی عجیب است.

آن وقت ما می آییم از آن دریچه خودمان مسائل را بررسی می کنیم و از آن محدوده فکر، این را من دارم می گویم آن مطلب دیگر تمام شد، در آن محدوده فکر ناقص ما هی می آییم. چه کار می کنیم؟ اصرار می کنیم، ابرام می کنیم، خسته می کنیم، افراد را خسته می کنیم آقا این طور بشود، آقا این طور بشود، دعا این طور باشد، فلان باشد دعا، این طور باشد، نه آقا! انسان راحت بگیرد مسئله را به خدا واگذار کند مصلحت خدا را در ضمیر و نیت خودش داشته باشد پس چه کنیم؟ از یک طرف مأمور به دعا هستیم

.....

خدا به حضرت موسی علی نبینا و آله علیه السلام خطاب می کند یا موسی حتی نمک طعامت را هم از من بخواه^۱، مریض شده بود، دوا نمی خورد منتظر بود خدا شفایش بدهد، خدا گفت اگر تا روز قیامت بنشیننی من شفایت نمی دهم من این حکمتم را در این گیاهان پس برای چی قرار دادم؟ بلند شو برو از این علف‌ها بخور خوب شوی این عقاقیر، گیاهانی دارویی سنتی آن موقع که کپسول و پنی سیلین و این‌ها نبود. آمپول پنی سیلین، بله من یادم است آن موقع‌ها که بچه بودیم، ما مریض که می شدیم، تب

^۱ عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۳۴.

که می‌کردیم مسئله‌ی تب ما یک طرف، مصیبت دواهایی که ایشان به ما می‌دادند یک طرف،
آخ آخ چشمتان روز بد نبیند، جوشانده به ما می‌دادند آقا خورده‌اید تا حالا؟ باید پیرمردها خورده باشند،
حالا دیگر، آقا تلخ، بدمزه، ما حالمان به هم می‌خورد ما آن تب‌مان یادمان می‌رفت. وقتی تب می‌کردیم،
گفتیم دوباره به جوشانده‌های آقا جان مبتلا شدیم، من یادم است، هیچ وقت یادم نمی‌رود وقتی که من
آمدم قم در سن هفده سالگی، قم آمدم در همان زمستان اول تب کردم، خب دیگر مرحوم آقا آن موقع
پیش ما نبودند جوشانده به ما بدهند، من گفتم الحمدلله یک تب دل‌چسب ما گرفتیم، ما یک تب
دل‌چسب کردیم، بی‌جوشانده، از همین قرص‌ها خوردیم بعد که رفتیم برایشان تعریف کردیم، این قدر
خندیدند که به پشت افتادند، گفتم آقا از دست جوشانده‌های شما دیگر راحت شدیم حالا که رفتیم قم،
همین آقا، حالا دیگر راحت شد. آمپول شده، کپسول شده، قرص و از این چیزها شده، مسئله چیز
است.

خدا به حضرت موسی این‌طور خطاب می‌کند، این همه آیات داریم، خب چه باید کرد؟ چه
باید کرد؟ با توجه به مطالب گذشته، خیال می‌کنم دیگر رفقا مطلب را به دست آورده باشند، خدا اصلاً
دوست دارد که بنده مؤمن او، از او بخواهد، از او بخواهد، حالا این دیگر ان‌شاءالله برای شب دیگر،
باید ما در عین دعائی که از او می‌خواهیم آن محوریت نیت و محوریت قلب و محوریت فکر را بر
اختیار او قرار بدهیم. خدایا ما این را می‌خواهیم ولی تو به مصلحت ما از ما آگاه‌تری، خدایا ما این را
می‌خواهیم ولی تو بهتر از ما می‌دانی چی است. خدایا ما این را می‌خواهیم ولی تو به مسائل ما بیشتر
واردی، خدایا ما این را می‌خواهیم اما تو اختیارت بر اختیار ما ترجیح دارد این محوریت را هیچ وقت
از دست ندهید.

ان‌شاءالله که امیدواریم، ساعت ظاهراً بله مثل اینکه نه شده‌ها؟ خب خیلی دیر شد، ان‌شاءالله
امیدواریم که خداوند ما را نسبت به مبانی حقّه خودش و آنچه را که از اهل بیت به ما رسیده است در
توجه به او و خواست به او و نیاتی که نسبت به مسائل داریم ما را بیش از پیش آگاه کند و ما را راضی
گرداند به آنچه که برای ما تقدیر می‌کند و اختیار می‌کند و همان اختیار خود را و تقدیر خود را در ما با
شیرینی و شادکامی و خوشی، آن اختیار را در ما تحقق ببخشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد